

خواهر جمشید ارنواز و شهر ناز را بزنی گرفت . در عهد او آیین فرزندگان پنهان و کام دیوان و دیوانگان آشکار گشت و دیوان چیرگی یافتند و هر شب خورشگر او دورد جوان را بایوان شاه می برد و از مغز آندومارها را خورش می داد . دورد گرانمایه و پارسا که از گوهر پادشاهان و بنام ارماییل و کرماییل بودند بر آن شدند که بخوالیگری بن خدمت ضحاک بروند تا مگر از این راه هر روز یکتن را از مرگ بازرهانند و چنین نیز کردند چنانکه هر ماه سی تن بهمت ایشان از مرگ نجات می یافتند و چون شماره آنان بسی می رسید خورشگران ایشان را شبانی بصحرا می فرستادند . نژاد کرد از اینان پدید آمده است . چون چهل سال از پادشاهی ضحاک بماند شبی سه تن را که فریاد کیانی داشتند بخواب دید . خواب گزاران او را از ظهور فریدون آگاه ساختند و او در جستجوی فریدون بود که کاوه آهنگر بر او قیام کرد و فریدون را بشاهی برگزید و بجنگ ضحاک برانگیخت و او ضحاک را مفید کرد و بدماوند کوه برد و در غاری بیاویخت تا همچنان بیاد افراه گناهان خویش آویخته بر جای بماند .

فردوسی ضحاک تازی را چندین بار مطلقا از دهها یاد کرده و در این ابیات گفته است :

فریدون چنین پاسخ آورد باز	که گر چرخ دادم دهد از فراز
ببسم پی ازدها را بخاک	بشویم جهان را ز ناپاک پاک
که گر ازدها را کنم زیر خاک	بشویم شما را سر از گرد پاک

و گاه نیز ویرا ازدها فش و ازدها دوش نامیده و این چنانکه میدانیم و از آنچه خواهیم دید نیز برمیآید نشانه بی از تصورات مؤلفان اوستا و راویان روایات و احادیث کهن نسبت باوست .

در اوستا نام ضحاک چندین بار بصورت های دو گانه *اژی دهاک* <sup>۱</sup> و *اژی آمده است* .

دریشت پنجم (آبان یشت) که مبتنی بر ستایش اردو سورا ناهیتا است از ضحاک در فقرات ۲۹-۳۱ برای منوال یاد شده است : برای او (یعنی اناهیتا) اژی سه پوزه (یعنی ضحاک) در کشور بوری <sup>۲</sup> صد اسب و هزار گاو و هزار گوسپند قربانی کرد و از او درخواست که او

را در تسلط بر هفت کشور تھی ساختن آنها از آدمیان یاوری کند ولی اردویسورا ناهیتا و رایاوری نکرد و باز در فقره ۳۴ چنین آمده است که تراثون<sup>۱</sup> (فریدون) پسر ائوید به ناهیتا قربانیها داد و ازود درخواست که ویرا اژی دهاک سه پوزه سه سرشش چشم، دارنده هزار گونه چالاکی، دیو دروج زوزمند که مایه آسب آدمیان است، و آن دروندونیر و مندترین دروجی که اهریمن برای نباهی گیتی و جهان راستی آفریده است، چیرگی دهد و او را مدد کند تا دوزنش سنگهوک<sup>۲</sup> (شهرناز) و ارنوک<sup>۳</sup> (ارنواز) را که برای زناشویی بهترین اندام را دارند و زیباترین زنان جهانند از او بر باید.

در یشت نهم (در واسپ یشت یا گوش یشت) فقرات ۱۳ و ۱۴ عین مطالب فقره ۳۴ آبان یشت تکرار شده و در فقره ۴۰ از یشت ۱۴ (بهرام یشت) نیز از اژی دهاک با همان صفات سه پوزه و سه سر و شش چشم و دارنده هزار گونه چالاکی و دیو دروج نیرومند که مایه آسب آدمیان است، سخن رفته و از شکست دهنده او یعنی فریدون شجاع نیز یاد شده است.

در یشت ۱۵ (رام یشت) فقرات ۱۹-۲۱ آمده است که اژی دهاک سه پوزه در کوی رینت<sup>۴</sup> (کرد) دارنده راه دشوار بر تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین تزد بر سم گشاده با کف دست باز و یو (فرشته باد) را ستود و از او خواست که وی را یاری دهد تا هفت کشور را از آدمی تھی کند ولی ویو بدین ستاینده ناجوانمرد توجهی نکرد و آرزوی او را بر نیآورد. در فقرات ۲۳ و ۲۴ همین یشت و همچنین فقرات ۳۳ و ۳۴ یشت ۱۷ (ارت یشت) مطالب فقره ۳۴ آبان یشت عیناً تکرار شده است.

در یشت نوزدهم (زامیاد یشت فقرات ۴۶-۵۱) از مجادله ضحاک و آذر برای بدست آوردن فرکیان بنحو ذیل سخن رفته است: سینت مینیو و اهریمن هر یک برای بدست آوردن این فربتکاپو افتادند و هر یک از ایشان پیکهایی چالاک از پی آن فرستادند. پیکهای سینت مینیو و هومن (بهمن) و اشاو هیشت (اردیبهشت) و آذر بودند و

پیکهای اهریمن اکمن (منش زشت) و ائشم (دیو خشم) واژی دهاک و سپی تیور که جم را اره کرد. آذر پیش رفت و با خود اندیشید که این فر را من بدست خواهم آورد. اما اژی دهاک سه پوزه دروند از پس او با شتاب در آمد و گفت ای آذر دور شو و بدان که اگر بر این فردست یابی من ترا یکباره نابود خواهم ساخت چنانکه دیگر نتوانی زمین را روشنی بخشید. آذر چون این بشنید از بیم اژی دهاک سهمگین دست از این کار برداشت. آنگاه اژی دهاک سه پوزه دروند با شتاب از پی او در آمد و با خود اندیشید که این فر را من بدست خواهم آورد اما ناگاه آذر برخاست و گفت ای اژی دهاک سه پوزه دور شو و بدان که اگر بر فردست یابی من ترا یکباره خواهم سوخت و در پوزه تو شعله بر خواهم افروخت چنانکه نتوانی بر روی زمین برای تباہ کردن جهان راستی بر آیی. اژی دهاک بترسید چه آذر سهمناک بود و از این روی دست فرا پس کشید.

در چهار داد نسک که از نسکهای مفقود اوستای دوره ساسانیست هم شرحی راجع بضحاك آمده و عهد پادشاهی او عهد بیم و خطر خوانده شده بود که پس از سلطنت خوب و دور از آزار جمشید در ایران پدید آمد. در یک قسمت دیگر اوستا که اکنون مفقود است یعنی سوتگر نسک که دینکرد حاوی خلاصه‌ی از آنست از ضحاك با تفصیل بیشتری یاد شد و در اینجا نام ماده دیوی که مادر ضحاك است اوزاگ بود. در فر کرد چهارم از این نسک پنج عیب بزرگ یعنی آز و پلیدی و جادوی و دروغ و بی قیدی بضحاك نسبت داده شده و چنین آمده بود که فریدون برای برافکندن این معایب با او بنزاع برخاست و او را با انتقام جم نابود ساخت. گذشته از این ضحاك با خبیثی فراوان از چهار خصلت زشت یعنی مستی، ترفند پرستی، خود پسندی و بی دینی طرفداری میکرد در صورتیکه جم این چهار خصلت را از جهان دور داشت و بدین وسیله فنا و زوال را از میان برد.

در فر کرد بیستم همین نسک از اندوهی که بانشر خیر قتل جم و نیرو یافتن دهاک بمردم دست داده بود و از پاسخ مردم بسخنان ضحاك یاد شده و چنین آمده بود که جم اسباب رفاه و آسایش آدمیان را فراهم میکرد اما اوزاگ پمشت (جمشید) هورمگ

(صاحب گله‌های خوب) را بلذات دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و گرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم و رنج و پیری و ذبول را پدیدار کرد و پرستنده هفت دیو بزرگ را بوجود آورد.

مراد از پرستنده هفت دیو بزرگ ضحاک است و این هفت دیو عبارتند از اک من<sup>۱</sup> و اندرا<sup>۲</sup> و سورو<sup>۳</sup> و ننگهئی<sup>۴</sup> و تئوروی<sup>۵</sup> و زئیریک<sup>۶</sup> و اهریمن<sup>۷</sup>.

از آنچه تا کنون از اوستا نقل کردیم مطالب ذیل در باب ضحاک از کتاب مقدس زرتشتیان مستفاد می‌شود: نام ضحاک در اوستا از ای‌دهاک است و این نام در متون پهلوی نیز ذکر شده. ای‌دهاک یعنی جزء اول این نام در زبان اوستا بمعنی مار و مراد از دهاک مخلوقی اهریمنی است. ای‌دهاک چنانکه دیده‌ایم همه جا بصورت حیوان اهریمنی خطرناکی که دارای سه پوزه و سه سر و شش چشم باشد تجسم یافته و مایه آسیب و فتنه و فساد خوانده شده است. از اینجا منشأ داستان ضحاک و اینکه بر شانه‌های او دو مار رسته بود بخوبی معلوم و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در داستانهای بعدی مسأله سه پوزه و سه سر و شش چشم چگونه حل شده و ای‌دهاک بصورت کسی درآمده است که دو مار بر شانه او رسته و او بادومار خود سه پوزه و سه سر و شش چشم داشته باشد. شاید این شخص داستانی بر اثر خونخواری و آزار و آسیب فراوان خود در اوستا و داستانهای بسیار قدیم ملی ما بمار یا مخلوق اهریمنی و خطرناک دیگری تشبیه شده و ای‌دهاک نام یافته باشد و خاطره همین اسم هم در داستانهای جدیدتر بشکل برآمدن دو مار بر شانه او درآمده است و چنانکه دیده‌ایم ضحاک در شاهنامه چند بار بنام ازدهاک خوانده شده و این تسمیه علاوه بر آنکه ممکن است شکل مخففی را از نام ای‌دهاک بیاد ما بیاورد میتواند بهترین صورتی نشانه عقیده سابق ایرانیان نسبت باین ویران کننده کیتی و جهان

Saurva - ۳

Indra - ۲

Aka - manah - ۱

Zairik - ۶

Taurvi - ۵

Nanghathia - ۴

۲ - آنچه از چهار دادنسک و سونگر نسک نقل شده مستفاد است از ج ۲ نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه تألیف

گریستن سن ص ۱۹ - ۲۰

راستی باشد.

اژی دهاک در کشور بوری<sup>۱</sup> شوکت و قدرت و مکنتی داشت. کشور بوری همان سرزمین بابل است و تلفظ این کلمه در فرس هخامنشی بابیرو<sup>۲</sup> بود. دلیل حذف لام بابل در این هر دو مورد آنست که در الفباء اوستایی و هخامنشی حرف لام موجود نیست و از نیروی لام اصلی کلمه هر دو جا به راء بدل شد<sup>۳</sup>. مرکز حکومت ضحاک بنا بر نقل اوستا شهر «کوی رینت»<sup>۴</sup> نزدیک بابل بود و این نام را می توان بر نام کردند فعلی تطبیق کرد. بنا بر بعضی از روایات اسلامی چنانکه خواهیم دید ضحاک در بابل حکومت می کرد و بنا بر آنچه در بندهشن آمده است دهاک در بابل قصری بنام «کولینگ دوشیت»<sup>۵</sup> بنا کرده بود. دارمستتر کوشیده است که این نام کولینگ دوشیت را که در سنی ملوک الارض<sup>۶</sup> کلنک دیس آمده با کویرینت از یک اصل بداند<sup>۷</sup> و بهر حال خواه کوی رینت همان کردند کنونی باشد و خواه قصری در بابل، از مجموع این روایات چنین بر می آید که اژی دهاک یکی از رجال ممالک غربی ایران بوده و علی الظاهر از آشور یا کلدیه بر ایران تاخته است و چنانکه می دانیم پیش از تشکیل دولتهای مادی و هخامنشی ایران چند بار دچار مهاجمه لشکر کشان کلدانی و آشوری که در خونریزی و سفاکی شهرتی داشتند شده بود و از این مهاجمات و خونریزیها خاطراتی در ذهن ایرانیان باقی مانده و داستانهایی از قبیل داستان ضحاک و داستان پیل دندان پدید آمده است.

در روزگارانی که ایرانیان تاریخ کلدیه و آشور را فراموش کردند ضحاک را بنثراد عرب که البته از قبایل سامی و با آشوریان و کلدانیان از یک اصل است نسبت دادند و نسب او را صراحة به تاز که بنا بر روایات ایرانی جداعالی تازیانست رساندند.

Bâbiru - ۲

Bawri - ۱

۳ - راجع بکلمه بوری و بابیرو یا بابیروش رجوع شود به زند اوستای دارمستتر ج ۲ ص ۳۷۵ و شتها تألیف آقای پورداد ج ۱ ص ۱۹۰

Kûling Dushit - ۵

Kwirianta - ۴

۶ - سنی ملوک الارض چاپ گونوالد ص ۲۳ - ۷ - زند اوستای دارمستتر ج ۲ ص ۵۸۱-۵۸۲.

در اوستا دوره تسلط و فرمانروایی ضحاک پس از جمشید و پیش از فریدون معین گردیده و از این اصل در روایات بعدی هم پیروی شده است .  
در فصل ۳۲ بندهشن آنجا که از سلسله نسب شاهان سخن می‌رود نسب نامه ضحاک بدین صورت ثبت شده است :

دهاک پسر ارون داسپ پسر زئنی نی گاوا<sup>۱</sup> پسر ویرفشک<sup>۲</sup> پسر تاز پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیه پسر گیومرد . این نسب نامه در بعضی از کتب اسلامی با تغییرات بی‌اهمیتی بهمین شکل آمده و فی‌المثل در الآثار الباقیه<sup>۳</sup> بدین ترتیب ضبط شده است :

ضحاک بیوراسپ ملقب به اژدهاک پسر علوان (= ارون داسپ) پسر زینکا و پسر بریشند پسر غار (ن ب . فار) پدر عرب عاربه و پسر افرواک پسر سیامک پسر میشی است و چنانکه باسانی دریافته می‌شود در این مورد تنها در اسامی تحریف‌های مختصری صورت گرفته و این تحریف خصوصاً در نام تاز که ظاهراً در نتیجه اشتباه ناسخان به فار و غار تبدیل یافته قابل اهمیت است .

مادر ضحاک در روایات مذهبی زرتشتیان ماده دیویست بنام اوناگک . بنا بر نقل سوتگر نسک چنانکه قبلاً دیده ایم همین دیوتبه کار بود که جمشید را بلسذات دنیوی حریص ساخت و نیاز و فقر و شهوات و کرسنگی و تشنگی و خشم و قحط و بیم ورنج و پیری و ذبول را پدیدار کرده و پرستنده هفت دیو بزرگ را بوجود آورده است .

جیمس دارمستتر در باب ضحاک و اصل داستان او چنین نگاشته است : «داستان ضحاک بازمانده یکی از اساطیر کهن است که اصل آن از طبیعت و حوادث طبیعی بوده ولی با گذشت روزگار تغییراتی در آن راه یافته است . اژدهای سه پوزه همان اژدهای طوفانست که درودا رب النوع نوربا اودرستیز وجدالست و بقایای این اصل در اوستا نیز محفوظ مانده و آن جنگ آذراست باژی دهاک و عین این جنگ درودامیان اهی<sup>۴</sup> و اندرا رب النوع نورجاریست . بنا بر بعض روایات ودایی تریته آپتیه<sup>۵</sup> (تریته پسر آب) اژدهایی

را که سه روشش چشم داشت کشته است و بنا بر بعضی از قطعات دیگر کشنده این اژدها برای تنه و آن اژدها داس<sup>۴</sup> نام داشت و البته باید در نظر داشت که دهاك و داس با هم از يك اصلند (همچنانکه دو کلمه برای تنه و «ثرائئون» یعنی فریدون از يك بنیادند) این اسطوره مذهبی در میان ایرانیان بصورت امر تاریخی مرتب شده و اژی دهاك بضحاك تبدیل یافته است.

بادقت در این سطور و تحقیق در روایات و دایمی محقق می شود که داستان اژی دهاك در روایات ایرانی اصلی بسیار قدیم و کهن دارد منتهی همچنانکه جم از رجال هند و ایرانی در اوستا بصورتی تازه که با تاریخ و ملیت قوم ایرانی موافق تر است در آمد همچنان داس یعنی اژدهای سه روشش چشم و داس نیز که اژدهای طوفان بود بنا بر روایات ایرانی اندکی تغییر صورت داد و بر مهاجمان اژدها فش مردم کش سامی که از کلدان و آشور می آمده و بلاد ایران را باخاك یکسان می کرده و باز می گشته اند منطبق گشت ولی با تمام این احوال آثاری از داستان و روایت اصلی هند و ایرانی چنانکه دیده ایم در داستان این اژدها باقی ماند.

در روایات اسلامی چنانکه در روایت منقول از بیرونی دیده ایم نسب ضحاك مانند روایات پهلوی با اعراب میرسد. بنا بر روایت طبری اهل یمن او را از خود می دانسته و نسب او را به علوان بن عبید میرسانیده اند ولی همین مورخ از قول ایرانیان نسب ضحاك را چنین بیان کرده است: بیوراسب بن اوروند اسب بن زینکو بن ویروشك بن تازبن فرواك بن سیامك بن میشی بن جیومرث و چنانکه مشهود است این نسب نامه را با نسب نامه ضحاك در بندهشن اختلافی نیست و حتی اختلاف آن نسبت با آثار الباقیه بسیار کمتر و غیر قابل توجه است چه در آثار الباقیه در اسامی اصلی تحریفات بسیار صورت گرفته. طبری اصل نام ضحاك را بروایت ایرانیان از دهاق معرب اژدهاك دانسته است بدین ترتیب که ژبه ض و هاء هوز بجاء ح طی مبدل گشته. از حوادث عهد ضحاك بروایت طبری ظهور نوح پیغامبر بود.

حمزة بن الحسن نسب ضحاک را چنین آورده: بیوراسف بن اروند اسف بن ریکا و ابن ماده سره بن تاج بن فروال بن سیامک و در این سلسله نسب ریکا و بجای زئی فی گاوماده سره بی اصل و تاج و فروال محرف تازو فرواک است.

ابوحنفیه دینوری ضحاک را برادرزاده شدید بن عمیق بن عاد بن ارم بن سام بن نوح پادشاه یمن دانسته و نسب او را چنین یاد کرده: ضحاک بن علوان بن عمیق بن عاد و گوید او همانست که ایرانیان بیوراسف خوانند. ضحاک بمأموریت از جانب عم خود از یمن بیدابل تاخت و جرم از برابراو گریخت و ضحاک در مقام جست و جوی او برآمد تا او را یافت و باره بدو نیم کرد و بر کشور او تسلط یافت. ضحاک پس از تسلط بر جرم و تحصیل اطمینان در پادشاهی جادوان را از آفاق کشور گرد آورد و از ایشان ساحری آموخت چندانکه در آن استاد شد و شهر بابل را چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بنانهاد و مشحون بسپاهی کرد و آنرا «خوب» نامید و بردوش او دو سلعه بشکل دوما برآمد که او را سخت آزار می دادند و چون دماغ آدمی می خوردند تسکین می یافتند و گویند هر روز چهار تن می آورد و دماغ ایشان بدان دوما میداد. ضحاک در آغاز کارو زیری از قوم خود داشت اما پس از چندی وزارت بمردی از خاندان ارفخشذ (یعنی جمشید) موسوم به ارمیا ییل داد. ارمیا ییل از چهار تن دوتن را آزاد میکرد و بجای ایشان مغز سر گوسپند می نهاد و این آزاد شدگان را از بیم ضحاک بکوهستانها میفرستاد و گویند که اینان نیاکان قوم کرد بوده اند. چون شدید عم ضحاک مرد کار او سستی گرفت و بواء در میان سپاهیان و سران قوم او افتاد و او ناگزیر باستعانت از برادر از بابل بیرون رفت پس اولاد ارفخشذ وقت را غنیمت شمردند و بر کشور او تاختند و از میان ایشان نمرود سرانجام بر ضحاک غلبه جست و او را در غاری بکوه دناوند (دماوند) برد و محبوس ساخت و ملک بر نمرود قرار گرفت و او همانست که ایرانیان فریدون خوانند.

چنانکه می بینیم در اینجا سلسله نسب ضحاک کاملاً با سلسله نسب او در ماخذ ایرانی مغایر است و اصولاً همه روایات دینوری در باب شاهان داستانی ایران با ماخذ



ایرانی تباین دارد و او کوشیده است تا در روایات تاریخی اعراب و ایرانیان توافقی ایجاد کند. و از این دوار فخشد بن سام را با جم بن ویونجهان و نمرود بن کنعان را با فریدون مقایسه کرده است. حدیث ارما ییل در اینجا و در بعضی مآخذ دیگر مثلاً آثار الباقیه با مختصر اختلافی با شاهنامه تکرار شده است. بیرون بودن ضحاک از بابل در روایت دینوری نیز با بیرون بودن ضحاک از دژ هوخت گنگ در شاهنامه تناسبی دارد.

بیرونی یکجا<sup>۱</sup> در ذیل عنوان نوروز بیوراسف را خواهرزاده جمشید گفته است که آخر کار بر جم بتاخت و او را گشت و باز یکجا<sup>۲</sup> دیگر<sup>۳</sup> در ذیل عنوان مهر جان العظیم (رام روز یعنی روز بیست و یکم از مهر ماه) گفته است: همه ایرانیان متفقند بر اینکه بیوراسف هزار سال بزیست و حتی بعضی نیز سنین عمر او را از این بیشتر شمرده و گفته اند هزار سال مدت پادشاهی او بود و گویند دعاء معمول ایرانیان یعنی «هزار سال بزی» از روزگار ضحاک معمول شد زیرا زندگی ضحاک امکان این امر را برایشان ثابت کرد. و باز بیرونی<sup>۴</sup> در ذیل عنوان جشن در امزینان یا کاکل (شب ۱۶ دیماه) داستان ارما ییل را که در شاهنامه دیده ایم نقل کرده منتهی این نام در کتاب او از مائیل ثبت شده و نام کر مائیل نیز اصلاً نیامده است. بنای دعاوند در روایت بیرونی منسوب به ارما ییل است و او پس از آنکه معروف خدمت فریدون گشت مرتبه بزرگ «مصمغان» یافت (مس مغان یعنی بزرگ و رئیس مغان و مس در زبان پهلوی معادلست با مه یعنی بزرگ در زبان فارسی). بیرونی در باب دومار ضحاک چنین گوید که برخی گویند دومار بر دوشهای وی آشکار بودند که غذایشان از مغز آدمی ترتیب می یافت، و بعضی گفته اند دوسلعه بر کتفهای او رسته بود که درد آنها تنها باطلی کردن مغز سر مرتفع میشد.

در مجمل التواریخ آمده است که ضحاک را از آن جهت بیوراسپ خوانند که بیور (ده هزار) اسپ تازی پیش وی جنیبت کشیدندی و اندر اصل نام او قیس بن لهوب بود و ضحاک و حمیری نیز نامیده می شد و پارسیان ده آک می گفتند از جهت آنکه ده آفت و رسم زشت در جهان آورد از عذاب و آویختن و فعلهای پلید و آک را معنی زشتی

و آفتست . معرب ده آک ضحاک است و ضحاک بتازی یعنی خنده ناک و بسبب  
اژدرهایی که بر کتف داشت او را اژدها ک نیز می گفتند « یعنی اژدها اند که مردم را  
یو بارند » . صاحب مجمل ارون داسپ پدر ضحاک را وزیر تهمورث دانسته ولی در شاهنامه  
چنانکه میدانیم نام وزیر تهمورث شیدا سپ است نه ارون داسپ .

نسب ضحاک در مجمل التواریخ عین سنی ملوک الارض است . کرشاسپ زابلی نبیره  
جمشید از پهلوانان ضحاک بود و کوش پدر کوش پیل دندان که داستان او در کوشنامه  
آمده برادر او . حدیث ارمایل و کرمایل و قیام افریدون بر ضحاک و اقامت ضحاک  
در کلنگ دیس که آنرا دسحت ( ظ : دژ هخت یا دژ هخت گنگ چنانکه در شاهنامه  
آمده ) خوانند و ایلیا یا بیت المقدس یعنی اورشلیم نیز فهرست مانند در مجمل التواریخ  
ذکر شده است .

در الفهرست آمده که اسم ضحاک در اصل ده آک بود یعنی ده آفت و عرب آنرا  
ضحاک کرد و ابن الندیم بنقل از کلام ابوسهل بن نوبخت او را ضحاک بن قی مینامد<sup>۱</sup> .  
از مجموع این روایات اصیل بودن روایت فردوسی و نزدیک بودنش با روایات مورخان  
محقق می شود . ارون داسپ در اینجا معلوم نیست بچه سبب بمرداس مبدل شده است .  
قیام کاوه که در داستان ضحاک آورده ام خود داستانی جدا گانه دارد و من در فصل پهلوانان  
از کاوه و داستان او بتفصیل سخن خواهم گفت .

### ۶- فریدون

پس از جمشید بزرگترین پادشاه و پهلوان داستانی ایران در حماسه ملی ما فریدونست  
خلاصه داستان فریدون در شاهنامه چنین است :

فریدون از نژاد جمشید پسر آبتین بود و مادرش فرانک . هنگام زادن او گاوی  
بنام پرمایه بزاد . آبتین را ضحاک بکشت و مغز او را بمارها داد و فرانک بییشه پی گریخت  
و فریدون را بنگاهبان پرمایه سپرد و او بشیر پرمایه بزرگ شد . چون ضحاک از حدیث

پرمایه و فریدون خبریافت فرانک فریدون را برداشت و از ایران گریخت و ضحاک نیز پرمایه را کشت. چون فریدون یال بر کشید و بزرگ شد بخونخواهی پدر کمر بست و بر این آهنگ بود که کاوه آهنگر بر ضحاک بشورید و سوی فریدون آمد و او را بشاهی برگزید. فریدون بجایگاه ضحاک هجوم برد و از دجله بی کشتی بگذشت و بدژ هوخ گنگ تاخت و بر آن دست یافت و دو خواهر جمشید شهر ناز و ارنوا را رها کرد و از ضحاک که در این ایام به هندوستان رفته بود خبر یافت و با اشارت آندو خواهر در کاخ ضحاک بود تا او از کار فریدون خبر یافته بدژ هوخ گنگ آمد و نهانی خود را بکاخ خویش رسانید و فریدون را با شهر ناز در کاخ یافت و از رشک در کاخ جسته با خنجر بدان دو حمله برد اما فریدون گریزی بر تارک او نواخت چنانکه بر زمین پست شد و خواست او را بکشد اما براهنمایی سرش دست از این کار برداشت و او را مقید ساخت و بدماوند کوه در غاری بمسمار بست. فریدون سه پسر داشت بنام ایرج و سلم و تور و دختران سرو شاه یمن را بزنی برای آنان گرفت و ممالک خود را بر سه قسمت کرد. توران را بتور و ایران را بایرج و روم را بسلم داد. تور و سلم ایرج را بنامردی کشتند و فریدون بدست منوچهر کین ایرج بخواست و شاهی بمنوچهر سپرد و در گذشت.

در اوستا از فریدون چندین بار خاصه آنجا که از سقوط فرمانروایی اژی دهاک سخن میرود نامی برده شده است: در وندیداد (فر کرد اول فقرة ۱۷) چنین آمده است: چهارمین کشوری که آفریده ام ورن<sup>۱</sup> دارای چهار گوشه است همانجا که ثراتئون<sup>۲</sup> بر اندازنده اژی دهاک بجهان آمد.

در یسنای نهم معروف بد هوم یشت (فقرات ۷ - ۸) چنین آمده است که «دومین بارائوی<sup>۳</sup> هئوم را از میان مردم بکار برد و پیاداش پسری بنام ثراتئون از خاندان توانا از او پدید آمد که اژی دهاک را کشت.»

در یشت ۵ (آبان یشت فقرات ۳۳ و ۳۴) چنین آمده است که ثراتئون پسر اتوی از خاندان پهلوانی در کشور ورن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای

اناهیتا ( ناهید ) قربانی کرد و ازو درخواست تا بر اژی دهاک ... چیرگی یابد و دو زن او ارنو-ک و سنگهو-ک را ازو بر باید . و در یشت ۱۴ ( بهرام یشت فقرات ۳۹-۴۰ ) و یشت ۱۵ ( رام یشت فقرات ۲۳ - ۲۵ ) و یشت ۱۷ ( ارت یشت فقرات ۳۳-۳۴ ) نیز عین این مطالب تکرار شده است .

در یشت ۱۹ ( زامیاد یشت فقرات ۳۶ - ۳۷ ) چنین آمده است که فرکیان پس از جدایی از جمشید به ثراتئون از خاندان ائوی که از همه مردمان مگر زردشت پیروزتر بود رسید .

در آبان یشت ( فقرات ۶۱ - ۶۶ ) داستانی از فریدون یاد شده که خلاصه آن چنین است : «پاورو و یفرنواز»<sup>۱</sup> ناهید را بستود ، وقتی که ثراتئون فاتح نیرومند او را بصورت کرکس در هوا پیرواز آورد و بهمین سبب سه روز و سه شب در جست و جوی خانه خویش بود و نمیتوانست در آن فرود آید . در پایان سومین شب بسپیده دم زورمند رسید و به اردویسور ندا در داد که ای اردویسور اناهیتا بیاری من بیا و پناهم ده . پس اردویسور بصورت دختری زیباروان شد و بازوان او را بگرفت و بزودی او را بزمین و خانو مانس فرود آورد .

در متون پهلوی از فریدون بسیار سخن رفته است و من در اینجائنها چند نمونه مختصر از آنها نقل می کنم :

در فصل ۳۳ بند هشن چنین آمده است که در آغاز هزاره دوم اژی دهاک دوش خواتیه<sup>۲</sup> (پادشاهی بد) برپای کرد و هزار سال پادشاهی بکرد و در آخر هزاره فریتون او را بگرفت و بیست . در هزاره سوم فریتون کشور بخش کرد...

در ائو کمد ئچا از فریدون چنین یاد شده است : هیچکس از مرگ نرست و اگر چنین بودی دهاک زشت کردار که هزار سال و نیم روز کم دوش خواتیه ( سلطنت بد ) کرده و جادوی و گنهکاری در جهان پراکنده بود از آن بر حذر میماند و فریتون

۱ - Paurvô Vifra Navaza - ۱

۲ - dush xvataîh - ۲

که اژی دهاک زشتکار را بند بر نهاده بود و دیوان مازندران را بزنجیر کرده از آن می‌اندیشید .

در مینوگک خرت ( فصل ۲۷ فقرات ۳۸ - ۴۰ ) چنین آمده است: «از فریتون سوز این بود، شکستن و بستن اژی دهاک بیوراسپ کران گناه، و آن شاه بس دیوان مازندر ( مازندران ) نزد واز کشور خنیرس براند . » و در همین فصل ( فقره ۸ ) آمده است که اهرمزد جم و فریتون و کاوس را فنا ناپذیر خلق کرده بود . و باز در همین کتاب نگاشته است ( فصل ۲۱ فقره ۵۷ ) که فریتون را مانند جم و کی اوس<sup>۱</sup> ( کاوس ) اهرمزد شکوه و نیرومندی و فر<sup>۲</sup> بخشید .

بنابر آنچه در فصل ۳۲ نهمین آئین آمده پادشاهی فریتون ۵۰۰ سال از ۸۰۰۰ سال از آغاز خلقت جهان گذشته تا سال ۸۵۰۰ بطول انجامید و در همین فصل سلسله نسب فریتون چنین ذکر شده است :

فریتون ائفیان پسر پورتر<sup>۱</sup> ( پور گاو ) پسر سیاک تر<sup>۲</sup> ( سیاک گاو ) پسر سپت تر<sup>۳</sup> ( سپید گاو ) پسر کفر تر<sup>۴</sup> « کفر گاو » پسر رماتر<sup>۵</sup> پسر و نفر غشن<sup>۶</sup> پسر جم . اجداد فریدون تا و نفر غشن همه ملقب به ائفیانند و اینان تمام در مدت هزار سال سلطنت ضحاک میزیسته و هر یک صد سال زندگی کرده‌اند .

آنچه تا کنون دیده ایم منقولاتی از اوستا و بعضی از متون پهلوی است و اکنون باید از مجموع این اشارات فریدون را چنانکه در اوستا و آثار پهلوی یاد کرده‌اند بشناسیم .

نام فریدون در اوستا « ترائون » و در ودا « ترای تن »<sup>۷</sup> است . همین اسم در متون پهلوی فریتون « با یاء و واو مجهول » و در فارسی فریدون شده است . پدر او

Syáktôrâ - ۳	Purtôrâ - ۲	Kai - ûs - ۱
Ramâtôrâ - ۶	Gafratôrâ - ۵	Spêt - torâ - ۴
	Traitana - ۸	Vanfargeshn - ۷

چنانکه در اوستا دیده شده است ائوی<sup>۱</sup> نام داشت و این مطلب در سنای نهم و یشت پنجم بخوبی روشن است. درودا معادل این نام آپتی<sup>۲</sup> و این آپتی پسر آب و بر آرنده<sup>۳</sup> روشنی از ابراست.

داستان فریدون درودا بشکل خاصی موجود است بدین معنی که تریت آپتی<sup>۴</sup> ازدهایی را که صاحب سه سر و شش چشم بود کشت. این ازدها چنانکه در داستان ضحاک دیده ایم داس نام داشت و پهلوانی که با او بجداال بر خاست یعنی تریت معمولاً بنام<sup>۵</sup> تری تن خوانده میشود و تری تن بعین همان « ثرائتون » در اوستا یعنی فریدون شاهنامه است چنانکه آپتی همان ائوی در اوستا و اثفیان در متون پهلوی و اثفیان و آبتین در کتب اسلامی است و داس همان دهاک یعنی ضحاک<sup>۶</sup>.

در بعضی از قطعات اوستا ائوی<sup>۷</sup> نام پدر فریدون و در بعضی دیگر مثلاً یشتهای ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ نام خاندان اوست. این خاندان در اوستا با صفاتی حاکی از قدرت و ثروت یاد شده است. مثلاً در یشت ۲۳ موسوم به آفرین پیغامبر زردشت (فقره ۴) صفت خاندان ائوی<sup>۸</sup> دارندگله‌های فراوان است. دارمستتر معتقد است که افراد خاندان ائوی<sup>۹</sup> مردمی زارع بودند چه نام بیشتر آنان با جزء گاو (در اوستا گئو<sup>۱۰</sup>) مرکب است مثلاً پور<sup>۱۱</sup> ترا در اوستا باید معادل پورو گئو<sup>۱۲</sup> و سیاک<sup>۱۳</sup> ترا باید معادل سیاو گئو<sup>۱۴</sup> و «سپت ترا» باید معادل سپت گئو<sup>۱۵</sup> باشد و این نکته را باید بیاد داشت که «ترا» کلمه آرامی معادل ثور عربی و هوز-وارشی است که هنگام تلفظ باید گاو خوانده شود و بنابراین مثلاً پورو ترا معادل است با پیر گاو (دارنده گاو بسیار) و سیاک ترا معادل است با سیاه گاو و سپت ترا با سپید گاو و روایت طبری<sup>۱۶</sup> و بیرونی<sup>۱۷</sup> که اسامی بیشتر اجداد فریدون را با گاو همراه آورده اند نظر ما را تأیید

Trita Aptya - ۳

Aptya - ۲

Athwya - ۱

۴ - در باب داستان فریدون درودا رجوع کنید به مقدمه ترجمه اوستای دهازله de Harlez ص ۱۴۱ و زند

اوستای دارمستتر Darmesteter ج ۱ ص ۸۶

Syâva gao - ۷

Pouru gao - ۶

gao - ۵

۹ - زند اوستای دارمستتر ج ۲ ص ۶۲۵

Spaêta gao - ۸

۱۱ - الانارالباقیة ص ۱۰۴

۱۰ - تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۲۷

می کند.

وجود نام آثوی<sup>۱</sup> با شکل آیتی<sup>۲</sup> درودا میرساند که داستان این پهلوان دارای قدمت زیاد و متعلق بدوره بیست که هنوز دو قوم هندی و ایرانی از یکدیگر جدا نشده بودند.

آپتی<sup>۳</sup> ودا و آثوی<sup>۴</sup> اوستا در شاهنامه آبتین شده است. این نام بشکل اسپیان یا اثفیان در بند هشن نام خاندان فریدونست نه نام پدر فریدون و در این کتاب چنانکه دیده ایم نام پدر او پر گاونگاشته شده است و منشاء این روایت یقیناً برخی از قسمتهای اوستاست که در آنها فریدون از خاندان اثفیان شمرده شده است نه پسر اثفیان. چنانکه در شرح داستان جمشید دیده ایم بنا بر آنچه در بند هشن آمده از یم و یمگ یعنی جم و خواهر او جفتی مرد وزن پدید آمد بنام میرگ اثفیان و زیانگ زرشام و این میرگ اثفیان جدا علای فریدونست و او را بهمین سبب از خاندان اثفیان شمرده اند.

یکی از قسمتهای داستان نر ائتون در اوستا که انعکاس خفیفی در داستانهای بعدی

و شاهنامه کرده است داستان این پهلوانست باو یفر نواز<sup>۱</sup> که در یشت پنجم بتفصیل ذکر شده و نام او در یشت ۲۳ یعنی آفرین پیغامبر زرتشت تکرار شده. در این یشت یکی گشتاسپ دعا شده است که: « ای کاش تو مانند و یفر نواز بتوانی برود رنگه<sup>۲</sup> برسی » (فقره ۴) در شاهنامه چنانکه دیده ایم مذکور است چون فریدون هنگام حمله بر پایتخت ضحاک برود دجله رسید و از نگهبان رود برای گذشتن از آب اروند مدد خواست نگهبان رود بگفتار او توجهی نکرد و کشتی نداد و فریدون نیز ناچار با سپاهیان ستور در آب افکند و از اروند رود بگذشت. در اینجا می بینیم که در شاهنامه داستان گذاره کردن اروند رود کوتاه شده است و می توان چنین پنداشت آن نگهبان رود که فریدون را بکشتی مدد نکرد تا از رود رنگه یعنی اروند رود دجله بگذرد همان « پئورو و یفر نواز<sup>۳</sup> » است که در یشت ۵ و ۲۳ از وی یاد شده است. فریدون و یفر نواز را که با او از در مخالفت در آمده بود بشکل

کر کس در آورد و در هوا پیر و از انداخت و او چندان سر گردان بود تا سر انجام «اردویسور  
 اناهیتا» (ناهید) بفریاد وی رسید و بخان و دمان خوبشش باز گردانید و شاید بهمین دلیل  
 باشد که حمزة بن الحسن فریدون را پدید آورنده جادوی دانسته است<sup>۱</sup>.

و نیز شاید بهمین سبب باشد که در شاهنامه فریدون گاه افسونگر خوانده شده است

چنانکه در این بیت که از مخاطبات افراسیاب بکیخسرو است می بینیم:

مکن گر ترا من پدر مادرم      ز تخم فریدون افسونگرم

و همچنین فریدون هنگام استقبال از فرزندان خود که از نزد سرو شاه یمن باز  
 میگشتند برای آزمایش آنان خود را بهیأت ازدهایی در آورد.

در کتاب ائوگمدیچا و مینوگک خیرت چنانکه دیده ایم چنین آمده است که  
 فریدون دیوان مازندران را بر انداخت ولی از داستان نبردهای فریدون با دیوان و بند  
 کردن ایشان در شاهنامه اثری نیست.

از گاو پرمایه در اوستا و آثار پهلوی تا آنجا که اطلاع دارم سخنی بمیان نیامده  
 است. گاو پرمایه شاهنامه در آثار فارسی گاه بشکل پرما یون دیده میشود مثلاً در این  
 بیت از دقیقی:

نوبهار آمد جشن ملک افریدونا      آن کجا گاو نکو بودش برما یونا<sup>۲</sup>

اما بعقیده من میان این گاو پرمایه یا گاو پرما یون با نام پدر فریدون دو متون پهلوی  
 یعنی پر گاو که بمعنی دارنده گاو بسیار است ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد و با اقلا  
 وجود کلمه گاو در اسامی نیاکان فریدون ما یه پیدا شدن داستان گاو پرمایه در روز گاران  
 اسلامی شده است.

در ماخذ اسلامی راجع بفریدون مطالب فراوان میتوان یافت و من تنها در اینجا  
 برخی از آنها اشارتی میکنم. ابوریحان نسب فریدون را بنا بر رأی جمهور فرس چنین  
 ذکر کرده است: فریدون پسر ائفیان کاو پسر ائفیان نیکو پسر ائفیان پسر شهر کاو پسر

۱ - سنی ملوک الارض ص ۱۰۱ - راجع بدستان و غیر نواز رجوع کنید به زند اوستای دارمستتر ج ۲ حاشیه ص

۳۸۲ و اوستا ترجمه دوهارلد de Harlez چاپ دوم ص ۴۲۱

۲ - لغت فرس احمدی، چاپ تهران ص ۳۶۳



اثفیان اخنبکاو ( ن ب. اخسنکاو ) پسر اثفیان اسپینکاو پسر اثفیان دیزه کاپسر اثفیان نیکاپسر نیفروش پسر جم و ملقب به موبد<sup>۱</sup> . این اسامی بیشتر تحریفهایی از اسامی پهلوی اجداد فریدونست مثلاً پدر فریدون با جزء اخیر لقب خود یعنی « گاو » ذکر شده و چنانکه میدانیم نام اصلی او در پهلوی پر گاو است . پدر پر گاو در ادبیات پهلوی یعنی سیاک گاو ( سیاه گاو ) از طریق تحریف نیک گاو و بعد نیکو شده . لقب شهرکاو یعنی اثفیان جدا گانه و ظاهراً بر اثر اشتباه نسخا فرد تازه‌یی پدید آورده است و گویا اصلاً اثفیان شهرکاو بود و با این فرض از فریدون تاجم در الآثار الباقیه یازده تنند در صورتیکه در متون پهلوی هشت تا ده تن مذکور شده‌اند . روایت طبری با روایت بیرونی چندان اختلافی ندارد ولی نسب فریدون در مجمل التواریخ بکلی با این دو مغایر است زیرا در این کتاب فریدون پسر اثفیان پسر همایون پسر جمشید است<sup>۲</sup> . بنابر روایت صاحب مجمل التواریخ فریدون از شهر نازخواهر جمشید دو پسر ( سلم و تور ) و از ارنوازخواهر دیگر جم پسر بنام ایرج آورد . ارنواز و شهر ناز دو خواهر جمشید وزن ضحاک بودند که فریدون آن دو را از ضحاک ربود و هم بستر خود ساخت . داستان تعلق فریدون با ارنواز و شهر ناز چنانکه دیده‌ایم در اوستا چند بار یاد شده اما این دو زن در اوستا خواهر جمشید نیستند .

در باب غلبه فریدون بر ضحاک و چگونگی آن در کتب اسلامی روایات متعدد آمده و بعضی از اعیان نیز بعهد فریدون منسوب شده و از آن جمله است جشن مهرگان که از بزرگترین اعیان ملی و دینی ایرانیان و در عظمت همسنگ نوروز بود . مهرگان بزرگ که از بیست و یکم مهر آغاز میشد بیاد غلبه فریدون بر ضحاک بود<sup>۳</sup> و بیرونی نوشته است که بستن کستی و زمزمه را فریدون از این هنگام بشکرانه این فتح و دور کردن شرّ ضحاک از خاق خدا مرسوم ساخت . جشن « درامزینان » یا « کاکل » را نیز که در شب شانزدهم دی ماه برپا میکردند بعهد فریدون نسبت داده‌اند<sup>۴</sup> و تفصیل آنرا قبلاً در شرح سلطنت ضحاک دیده‌ایم .

۱ - الآثار الباقیه ص ۲۲۳ ،

۲ - مجمل التواریخ ص ۲۷

۳ - الآثار الباقیه ص ۱۰۴ .

۴ - ایضاً ۲۲۷

نام سروپادشاه یمن ویدرزَن ایرج و سلم و تور در دینکرت<sup>۱</sup> پختسرو<sup>۲</sup> آمده است که شاید محرف «پت خسرو» باشد<sup>۳</sup>.

### ۷ = ایرج

#### و داستان او با سلم و نور

مهمترین قسمت داستان فریدون تقسیم ممالک اومیان پسران خود ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج بدست برادران و کین خواستن منوچهر از عمان خویش است. خلاصه این داستان در شاهنامه اینست که فریدون کشور خود را میان سلم و تور و ایرج قسمت کرد. روم را بسلم و توران را بتور و ایران را بایرج داد. سلم و تور بر ایرج حسد بردند و پیدریغام فرستادند و خود بکیندجویی آمدند. فریدون ایرج را بمقابله فرستاد و ایرج با برادران از در دوستی و وداد درآمد اما آنان بدین کار تن در ندادند و ایرج را بنامردی هلاک کردند. فریدون بکین خواهی ایرج که ربست و چون منوچهر پدید آمد او را بکین جویی ایرج فرستاد و منوچهر سلم و تور را بکشت. در اوستای موجود باین داستان اشارتی نرفته ولی ظاهراً و بنا بر آنچه در دینکرت آمده در چهار داد نسک که نام یکی از نسکهای مفقود اوستاست از تقسیم ممالک فریدون میان سه پسرش «سرم»<sup>۴</sup> و «توچ»<sup>۵</sup> و «ارچ»<sup>۶</sup> یاد شده بود.

در فقرة ۱۴۳ از پشت ۱۳ (فروردین پشت) از کشورهای «ائیرین»<sup>۷</sup> و «توئیرین»<sup>۸</sup> و «سیریمین»<sup>۹</sup> نام برده و از فروشی مردان و زنان پاک این کشورها مدد خواسته شده است بدین ترتیب: «فروشی های مردان پاک کشورهای ائیرین را می ستاییم. فروشی های زنان پاک ائیرین را می ستاییم. فروشی های مردان پاک کشورهای توئیرین را می ستاییم.

۱- کتاب هشتم فصل ۱۳ فقرة ۹.      ۲ - paxisraw      ۳ - patxusrav  
 ۴ - Sarm      ۵ - Tûch      ۶ - Erêch      ۷ - Airyana  
 ۸ - Tûiryana      ۹ - Sairimyana

فروشی‌های زنان پاک کشورهای توئیرین رامی ستاییم. فروشیهای مردان پاک کشورهای سئیریمین رامی ستاییم. فروشیهای زنان پاک کشورهای سئیریم را می ستاییم.»

در فقره ۱۳۱ از همین یشت فروشی «منوش چیثر»<sup>۱</sup> (منوچهر) پسر آئیری<sup>۲</sup> (ایرج) ستوده شده و بدین ترتیب از ایرج یعنی یکی از پسران سه گانه داستانی فریدون نامی آمده است.

بعضی از محققان از وجود این اشارات در یشت ۱۳ چنین پنداشته اند که مؤلف فروردین یشت از داستان تقسیم جهان میان پسران ثراتئون یعنی سرم و ایرج و نوچ آگاه بود.

اما همچنانکه گفته ایم از تقسیم کشور میان سه پسر فریدون بصراحت در اوستا یاد نشده و آویا در کتاب چهارداد چیزی از این مقوله بوده است زیرا در کتاب هشتم دینکرد (فصل ۳ فقرات ۹-۱۰) عناوین داستان مذکور چنین آمده است:

«فریدون خدیو خونیرس و شکستی که بردها کک وارد ساخت - فتح سرزمین مازندران و تقسیم خونیرس بین سرم و نوچ و ایرج سه پسر خود - حکومت منوش چهار نواده ایرج بر ایران.»

در فصل ۳۳ از بندهشن چنین آمده است که «در هزاره سوم فریتون کشور بخش کرد. سرم و «نورچ»<sup>۳</sup> ایرج را کشتند و فرزندان هوبختکان را پراگندند. اندر همین هزاره منوشچهر زاد و کین ایرج بخواست.»

در فروردین یشت علاوه بر سه قوم ایرانی و تورانی و سئیریمی دو قوم دیگر بنام «سائی نی» و داهی نام برده شده اند و باین ترتیب در فروردین یشت از پنج قوم نام برده و پنج کشور شناخته اند نه سه کشور و از همینجا اختلافی را که میان یشت ۱۳ و متون پهلوی

موجود است مشاهده می کنیم و حتی باید بدانیم که در فروردین یشت اثری از تقسیم کشور فریدون یافته نمی شود و ملتهایی که بنا بر اعتقاد ایرانیان شرقی جمعیت مزدیسنان جهان را تشکیل میدادند پنج تا بودند .

بنابر این باید منشاء فکر تقسیم کشور فریدون را به بخش پیدا کرد :

داستان تقسیم يك شاهنشاهی بزرگ میان سه پسر که پسر کوچکتر کشور اصلی را صاحب شده باشد از ایام بسیار کهن میان ایرانیان شمالی وجود داشت و این داستان را ایرانیان از ادوار قدیمتری بخاطر داشته و از میان هند و اروپاییان بکشور خود آورده بوده اند .

چنانکه در شرح داستان هوشنگ و تهمورث دیده ایم هر دوت از فقرات ۵ تا ۷ کتاب چهارم خود یکی از داستانهای قوم سَك را نقل کرده که بنا بر آن کولاگزایس (کولاشاه) ممالک خود را میان سه پسر خویش تقسیم کرد و قسمت اصلی را بکهنترین آنان داد . این افسانه اگر هم اصلاً میان هند و اروپاییان نبود و از آنان بسکاهها و ایرانیان نرسید لاقلاً در يك روز کار از قوم سَك بایرانیان شمال شرق رسیده و آنگاه بشکل داستان تقسیم ممالک فریدون میان سه پسر خود سلم و تور و ایرج در آمده و صورت تازه بی یافته است .

در باب زمان دخول افسانه مذکور در تاریخ داستانی ایران باید بیک بحث زبان شناسی متوسل شد بدین معنی که از شکل ظاهری کلمه ایرج و تحقیق در باب حروف آن یاری خواست .

حرف ج فارسی در دورهٔ نسبتاً جدیدی از حرف «ژ» که در لهجهٔ مرکزی ایران یعنی زبان اصلی دورهٔ اشکانی وجود داشته ساخته شد و این حرف معادل است با حرف «ز» از لهجهٔ جنوب غربی ایران که ساسانیان بکار میبردند . شکل پهلوی نام ایرج یعنی ارج که چ در آن ممکن است «ژ» یا «ز» تلفظ شود می بایست هنگام خواندن «ارژ» بتلفظ درآید و بنا بر این قیاس میتوان تصور کرد که اسم رِژ از مبتکرات دورهٔ

اشکانی است. اما تاریخ این داستان را از دوره اشکانیان فراتر نمیتوان برد چه افسانه تقسیم جهان بسه کشور بزرگ مؤید وجود يك شاهنشاهی متحد در ایرانست که از دشمنان شمالی و غربی و شمال شرقی تهدید میشد. دو دوره هخامنشی تنها يك حکومت مقتدر یونانی در مغرب موجود بود ولی در شمال ایران هیچ قدرت سیاسی مهمی وجود نداشت و تنها در دوره اشکانیست که شاهنشاهی ایران از سوی این مرز نیز دچار تهدید گردید یعنی از جانب طوایف تخار و آلان و جز اینها. بنا بر این می توان گفت که در دوره اشکانی جهات دخول و قبول افسانه تقسیم سه گانه بیشتر وجود داشت و افکار عمومی بیشتر مستعد ابتکار یا قبول چنین داستانی بود.

ایرانیان این دوره از روی تحقیق نمی دانستند که ملتهای تور<sup>۱</sup> و سئیریم<sup>۲</sup> که نامشان در فروردین یشت آمده چه کسانی بودند ولی این دو نام را بر ملتهای دشمن که در این هنگام در دو مرز ایران (شمال و شمال شرقی - مغرب) زندگی میکردند اطلاق نمودند و سئیریم به ملتهای یونان و روم و آلان و تور<sup>۳</sup> بملتهای شمال شرقی یعنی قبایل تخار و خیون و بعدها به هفتالیان و سر انجام بر قبایل ترک اطلاق شد<sup>۳</sup>.

از نام کشورهای «اثرین» و «توئیرین» و «سئیریمین» در دوره های نسبتاً جدیدی که شاید دوره اشکانیان باشد نام سه پهلوان داستانی ارچ و تورچ و سرم پدید آمد و ازدو قبیله تور و سئیریم نخستین در سمت مشرق و دومین در جانب مغرب قرار گرفت. و جدتسمیه سلم و تور و ایرج در شاهنامه با تفصیلات بیشتری مذکور شده است بدین ترتیب: پس از آنکه پسران سد گانه فریدون با دختران سرو شاه یمن ازدواج کردند و از یمن بقصد ایران بازگشتند فریدون برای آزمایش ایشان بصورت ازدهایی در برابرشان رفت. نخست برادر مهمتر روی آورد و او گفت مرد خردمند با ازدها بجنگ بر نمیخیزد و از روی روی بتافت. آنگاه بر برادر دیگر تاخت و او نخست کمان را بزه کرد و گفت در کار از شیر

۱ - Tûra - ۲ - Sairima

۳ - در باب زمان ظهور افسانه ایرج و سلم و تور رجوع کنید به :

Arthur Christensen : Études sur le zoroastrisme de la Perse antique, p. 25

دمنده و جنگی سوار را با هم فرقی نیست و با هر کدام که پیش آیند باید بجنگ برخاست. اما بهمین مایه بسنده کرد و روی بر تافت. پس فریدون برادر کهنتر روی آورد، اوتیغ از نیام بر کشید و عنان را گران کرد و نام خود بگفت و گفت تو در برابر ما شیران از پلنگی بیش نیستی، در اینجا مایست و باز گرد و گرنه پاداش بدخویی ترا خواهم داد. چون فریدون چنین دید و هر يك را بیازمود از پیش ایشان برفت و آنگاه با آیین و ساز چنانکه در خور فرزندان بود پیش آمد و از روی آزمایشی که از پسران کرده بود هر يك را بنامی خواند. مهین را که از کام اژدها به «سلامت» جست «سلم» نامید و میانین را که از آغاز تیزی و دلیری نموده بود بتناسب خوی تند «تور» و کهنین را که با سنگ و هنگ و تدبیر و رای بود ایرج خواند. آنگاه کشور خود را میان سه پسر بخش کرد و روم و خاور بسلم داد و او را خاور خدای خواندند و توران زمین را بتور بخشید و او را تورانشاه خواندند و ایران و دشت نیزهوران (عربستان) را با ایرج داد و او را ایران خدای خواندند.

بعضی از نویسندگان و مورخان قدیم مانند طبری نام پسر بزرگتر فریدون را سرم نگاشته‌اند و این درست با اصل پهلوی آن موافقت دارد که خود از اصل اوستایی «سیریم» بود. اما چون در الفبای پهلوی راء و لام مشتبه میشوند (زیرا هر دو صوت تنها يك شکل دارند) فردوسی و همچنین صاحب مجمل التواریخ سلم را که با ریشه عربی (س ل م) هم مطابقت دارد انتخاب کردند. در الآثار الباقیه (ص ۱۰۴) بجای سرم سرم ضبط شده است.

برخی از محققان کوشیده‌اند «سیریم» را با کلمه روم ارتباط دهند و از يك اصل بدانند و «سیریم» را با هر روم یا اروم که تلفظ پهلوی روم است شبیه و همسان شناسند<sup>۱</sup> اما پیداست که این کوشش بر هیچ اصل زبانشناسی متکی نیست. قوم «سیریم» را بیشتر خاور شناسان مانند مارکیوارت<sup>۲</sup> همان قوم «سرمت»<sup>۳</sup> یا «سورومات»<sup>۴</sup> که در کتاب اول تاریخ هرودت از آن یاد شده میدانند که در شمال

Modi, Ariatic Papers, Bombay 1905, p. 244

۱ - رجوع شود به :

Souromat - ۴

Sarmat - ۳

Marquart - ۲

شرقی بین ولگا و شمال دریاچه آرال زندگی میکرده و ایرانی نژاد بوده‌اند<sup>۱</sup>.  
 نام تور در متون پهلوی چنانکه دیده‌ایم بشکل توج<sup>۲</sup> و تورچ<sup>۳</sup> وجود دارد. از  
 شکل نخستین در آثار عربی طوج و طوس و اطوج و توز و توژ<sup>۴</sup> و از شکل دومی تور<sup>۵</sup> در  
 شاهنامه و مجمل پیدا شده است<sup>۶</sup>.

### ۸ - منوچهر

#### آغاز دوره پهلوانی

منوچهر پادشاه معروف داستانی و نواده فریدون و کشنده کین ایرج از سلم و  
 تور است. بنا بر روایت فردوسی پس از قتل ایرج یکی از کنیزکان او بنام ماه آفرید  
 دختری آورد که فریدون او را برادرزاده خود پشنگ داد و از ایشان پسری بوجود  
 آمد و منوچهر نام یافت و چون بحد رشد رسید فریدون سپاه و ساز و برگ فراهم کرد  
 و بکین خواستن ایرج مصمم شد. سام و تور چون این بشنیدند در خاور زمین سپاهی  
 عظیم گرد آوردند و منوچهر هم از همیشه پایتخت خویش بیرون راند و با گروهی از  
 پهلوانان مانند کرشاسپ و سام و نریمان و قارن پسر کاوه و سیصد هزار سپاهی بجهنگ دو

۱ - رجوع کنید بتحقیقات اوستایی تألیف کریستن سن

۲ - دینکرد کتاب ۸ فصل ۱۳      ۳ - بند هشن فصل ۳۳ .

۴ - بیرونی ، الانارالباقیه ص ۱۰۲ - مسعودی ، مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۶ و چاپ قاهره ج ۱

ص ۹۷ - دینوری ، اخبار الطوال ص ۱۱ - ثعالبی ، غرر اخبار ملوک الفرس ص ۴۱ .

۵ - مجمل التواریخ ص ۲۷ .

۶ - گذشته از ماخذ مذکور در باب داستان ایرج و سلم و تور از منابع ذیل استفاده شده است :

Christensen : Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique,

p. 16-17 , 22-25 .

Minorsky : Art. Tûrân, Encyclopédie del'islam.

De Harlez : Avesta, Introduction p . CXLI.

Darmesteter : Zend-Avesta' Vol. II, p. 551 , 399 .

آقای پورداود ، بشتهای ج ۲ از ص ۵۲ ببعث .

خونی شتافت و نخست تور را بکشت و سرش نزد فریدون فرستاد. آنکاه قارن بکشودن دژالان رفت (مورخان یکی از نواحی حکومت سلم را الان دانسته اند که در حدود باختر واقع است) و آنرا ویران ساخت. در این هنگام کا کوی نبیره ضحاک از دژ هوست گنگ بیاری سلم آمد ولی بدست منوچهر کشته شد و سلم نیز هنگامی که بجانب دژالان میگریخت گرفتار و مقتول گشت. منوچهر پس از کشیدن کین ایرج با براترین باز آمد و به همیشه نزد نیارفت و فریدون او را بیادشاهی برگزید و خود چند گاهی درسوگ هر سه فرزند میگریست تا از جهان برفت. منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد. در ایام سلطنت او سام به مازندران رفت و با کرکساران و سکساران جنگید و ایشانرا بشکست و هنگام مرگ سلطنت را به پسر خود نوذر سپرد.

از داستان منوچهر در اوستا اثری نیست و تنها نامی از او و خاندان او در فقره ۱۳۱ از یشت ۱۳ یعنی فروردین یشت آمده است. بنا بر آنچه از این یشت بر میآید «منوش چیتر»<sup>۱</sup> پسر یا یکی از اعقاب آئیری<sup>۲</sup> (یعنی ایرج) است. در آثار پهلوی از او چند بار سخن رفته و داستانش بتفصیل ذکر شده است. در فصل ۳۲ بندهشن سلسله نسب منوچهر تا فریدون چنین ذکر شده است: منوش چهر پسر منوش کرتر<sup>۳</sup> پسر منوش کرنگ<sup>۴</sup> پسر کمثر<sup>۵</sup> پسر زوشا<sup>۶</sup> پسر فرگزک<sup>۷</sup> پسر گزک<sup>۸</sup> که دختر ایرج (ایرج) بود و ایرج پسر فریتون. در برخی از نسخ دیگر همین کتاب بین زوشا و کمثر چهار نسل دیگر افزوده شده است بدین سیاق: «فرگزک» که ازو «بیتک»<sup>۹</sup> و ازو «ثریتک»<sup>۱۰</sup> و ازو «آئیرک»<sup>۱۱</sup> بوجود آمد.

در همین فصل بندهشن فقرات ۹-۱۴ چنین آمده است که از ایرج دو پسر یکی بنام

Manshkarnar - ۲	Manush - tchithra - ۱	
Khamamthôra - ۴	Manushkarnak - ۳	
Gôzag - ۷	Fragôzag - ۶	Zusha - ۵
Airak - ۱۰	Thritak - ۹	Bîtak - ۸



«وانی تار» و دیگر بنام «واناستوخ» و یکدختر بنام گزگ بوجود آمدند. پسران ایرج را سلم و تور کشتند ولی فریدون دختر ایرج را نجات داد و از پسران پنهان کرد. از این دختر دختری بوجود آمد ولی سلم و تور از وجود او آگاهی یافتند و مادرش گزگ را کشتند. فریدون دختر گزگ را پنهان ساخت و فرزندان او را تاده نسل حفظ کرد تا منوش چهر بوجود آمد.<sup>۱</sup>

در فصل ۳۴ کتاب بندهشن چنین آمده است که منوش چهر صد و بیست سال پادشاهی کرد. او از اعقاب ارچ بود و انتقام او را گرفت و سرم و تورچ را کشت<sup>۲</sup> و باز بنا بر همین فصل از بندهشن پس از چهارده نسل نسب زردشت بمنوش چهر میرسد.<sup>۳</sup>

در فصل ۳۳ بندهشن معنون بعنوان «اندر گزند هزاره هزاره که با برانشهر آمد» در باب پادشاهی منوش چهر چنین نگاشته شده است (فقرات ۳ و ۴):

«در هزاره سوم فریتون کشور بخش کرد. سلم و تورچ ارچ را کشتند و فرزندان هو بختگان را پراگندند. اندر همین هزاره منوش چهر رزاد و کین ارچ بخواست. پس افراسیاب آمد و منوش چهر را با ایرانیان به «پتشخوار گر»<sup>۴</sup> براند و بر آنان بیماری و نیاز و بسی بلا فرود آورد. «فرش»<sup>۵</sup> «نوتر»<sup>۶</sup> پسر منوش چهر را بکشت تا پیمانی [که میان منوش چهر و افراسیاب بسته شد منوش چهر] ایرانشهر از افراسیاب بستد. در این سطور ملاحظه کرده اید که پس از قتل و غارت های افراسیاب در ایران آخر کار پیمانی بسته شد که بموجب آن منوش چهر ایرانشهر را از افراسیاب بازگفتند.

در باب مصالحه منوش چهر و افراسیاب داستانی از آرش شواتیر در متون اسلامی موجود است که از داستانهای زیبای حماسی و مبتنی بر بعضی روایات اوستاست و من در باب آرش و اصل داستان او در فصل دوم این گفتار سخن خواهم گفت.

داستان منوش چهر در روایات پهلوی با آنچه در شاهنامه می بینیم اختلاف دارد زیرا

۱ - نقل از بشتهای تفسیر آقای پورداد ج ۲ ص ۵۲ .

۲ - مقدمه اوستا ترجمه دوهارله ص ۲۲۷ - ۳ - ایضاً ص ۲۲۸

۴ - Patashxvargar - ۵ - Frash - ۶ - Notar